



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرَرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ (۳۴) وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵) وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷)﴾

سوره مبارکه «زخرف» - همان طوری که ملاحظه فرمودید - در مکه نازل شد و عناصر محوری سُورِ مَکّی، اصول دین است و همچنین خطوط کلی فقه و اخلاق هم مطرح است. این «حوامیم سبعة»^۱ که «زخرف» یکی از آنهاست، بحث مهمی درباره وحی و نبوت دارند. مشرکان تهمت‌های ناروایی نسبت به قرآن کریم روا داشتند؛ گاهی می‌گفتند سحر است، گاهی می‌گفتند شعبده است، گاهی می‌گفتند کھانت است و گاهی هم می‌گفتند «فریه»

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهل تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند».

و «جَعَلَ» و «دروغ» است و مانند آن. قرآن کریم به همه این تهمت‌ها پاسخ داد؛ فرمود اگر سحر است، شما ساحران را دعوت کنید و اگر شعر است، شعرا را دعوت کنید و اگر کُهان است، کاهنان را دعوت کنید؛ اما اینکه گفتید این «فَریه» و «جَعَلی» و «بَدَلی» است، اصلاً این کتاب، کتابِ بدلی نیست: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾.^۱ یک وقت است که می‌فرماید پیامبر مُفتری نیست و دروغ نمی‌گوید، آن آیات دیگری است؛ یک وقت در وصف قرآن کریم می‌فرماید که این کتاب قابل «جَعَلَ» نیست! شما چیزی بگویید که ذهن بپذیرد! مثلاً امضایی یا شیئی قابل جعل باشد؛ اما شما بگویید فلان شخص آفتاب را جعل کرد، راه شیری را جعل کرد، یا منظومه شمسی را جعل کرد، منظومه شمسی که قابل جعل نیست! چه کسی می‌آید که آفتاب بدلی درست کند؟! فرمود جنس قرآن این است که ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾، اصلاً قرآن قابل «جَعَلَ» نیست تا شما بگویید او «جَعَلَ» کرده است؛ اینها بیاناتی بود که فرمودند، بعد حالا یا همین گروه در مواقع متعدّد این تهمت‌های ناروا را داشتند - سحر و شعبده و جادو و کُهان و فَریه و امثال آنها - یا قبایل گوناگون و اقوام متعدّد هر کدام یکی از این دهن‌کجی‌ها را داشتند. بعد به عظمت قرآن حالا یا پی بردند یا به عنوان جدال گفتند اگر شما قائلید که این کتاب، کتابی عظیم است، چه اینکه از این کتاب به عنوان «کتاب کریم»، «کتاب حکیم» و مانند آن یاد کردید: ﴿يَس * وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾.^۲ گفتید، ﴿كِتَابُ كَرِيمٍ﴾.^۳ گفتید، ﴿فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴾.^۴ و مانند اینها را گفتید، باید یک مرد بزرگی این را تحمّل بکند و بر مرد بزرگ نازل بشود! قرآن هم گفت بله! ما هم همین کار را کردیم و بر مرد بزرگ نازل کردیم، گفتیم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.^۵ اما آن بزرگی که شما می‌گویید، یعنی سرمایه‌دار مکه یا طائف، اصلاً موضوع برای شما مُشْتبه است، آن‌که

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۲. سوره یس، آیات ۱ - ۲.

۳. سوره نمل، آیه ۲۹.

۴. سوره واقعه، آیه ۷۸.

۵. سوره قلم، آیه ۴.

بزرگ نیست! سرمایه که معیار عظمت نیست! اگر بگویید این کتاب عظیم باید بر مرد عظیم نازل بشود، ما هم همین کار را کردیم! ما هم به کسی که دارای خُلق عظیم، روح عظیم و قلب عظیم است نازل کردیم؛ اما آن عظمتی که شما برای سرمایه‌دار مکه و طائف قائل هستید، این صغری ممنوع است و اصلاً معیار عظمت مال نیست! مال غیر از سنگ که چیز دیگر نیست! همان بیان نورانی حضرت امیر(سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) که فرمود: «فَاعْطِ الْأَعْرَابِيَّ أَنْفَعَهُمَا لَهُ»، مأمور امور مالی به حضرت عرض کرد شما که گفتید من هزار واحد به این شخص بدهم، هزار مثقال دینار بدهم، یا هزار مثقال درهم؟ یا هزار مثقال طلا بدهم یا هزار مثقال نقره؟ فرمود این شخص تاجری بود که حالا ورشکست شد، یا کاسبی بود که حالا ورشکست شد، مقصّر که نیست! مثلاً کسی بود که در صدد تولید بود و حالا مشکل مالی پیدا کرد، «فَاعْطِ الْأَعْرَابِيَّ أَنْفَعَهُمَا لَهُ»؛ هر چه که مشکل او را حلّ می‌کند از همان عطا کن، «كِلَاهُمَا عِنْدِي حَبْرَان»^۱ فرمود چه طلا چه نقره در نزد علی سنگ است! منتها طلا یک سنگ زردی است و نقره یک سنگ سفیدی است، اینها از نظر هستی به درجهٔ گیاه نمی‌رسند، چه رسد به درجهٔ حیوان! آن بیان نورانی حضرت از همین قسمت‌های آیات قرآن استفاده می‌شود، فرمود که شما درباره سنگ سفید و زرد حرف می‌زنید، اینکه معیار ارزش نیست! اولاً ما خودمان این تفاوت‌ها را عالماً عامداً تقسیم کردیم، برای اینکه نظم جامعه سامان پذیرد. اگر همه سرمایه‌دار بودند، جامعه مشکل داشت؛ همه فقیر بودند، جامعه مشکل داشت؛ همه روحانی یا همه طبیب یا همه مهندس یا همه کشاورز بودند، جامعه مشکل داشت! ما این اختلاف را برای اینکه بهتر زندگی کنند قرار دادیم؛ یکی کارگر است، یکی کارفرماست، یکی طبیب است و یکی مهندس است تا هرکدام مشکل دیگری را در بخش خاص خودشان حلّ بکنند: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِيَّاتٍ﴾؛ یعنی تسخیر متقابل باشد، نه مسخره کنند!

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۱۸.

آن ﴿سُحْرِيًّا﴾^۱ است که در آیات دیگر ممنوع شده است، یک؛ ﴿آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ﴾^۲ است که در آیات دیگر ممنوع شده، دو؛ فرمود مسخره حرام است؛ اما تسخیر متقابل یک چیز لازمی است! تسخیر یک جانبه ظلم است که همان استعمار است؛ اما تسخیر متقابل، یعنی آن کارگر مشکل این شخص طیب را حلّ کند و این طیب آن جامه سفید پزشکی را بپوشد، به بالین این کارگر بیاید و مشکل او را حلّ کند: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُحْرِيًّا﴾، این نظم عالم است. اگر بگویید چرا فلان شخص این طور است فلان شخص این طور؟ اگر به عکس هم بشود باز همان اشکال شماست. پس خصوصیت‌های شخصی که قابل طرح نیست، چون حالا یا به استعداد است یا به لوازم خصوصی نژاد است و مانند آن؛ ولی اصل اختلاف ضروری است و اینها را خدا رحمت رحمانیه می‌داند، نه رحمت رحیمیه! این آیه مبارکه ۳۲ صدر و ذیل آن رحمت است، وسط آن مسئله سرمایه‌داری و توزیع ثروت است؛ معلوم می‌شود که آن صدر رحمت رحیمیه است، ذیل رحمت رحیمیه است، این وسط که توزیع سرمایه است، رحمت رحمانیه می‌باشد. فرمود شما گفتید: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾، چرا خصوص این دو قریه را معین کردید؟ گفتید که باید بر مرد عظیم نازل بشود، ما هم قبول داریم که بر مرد عظیم نازل بشود و ما هم بر مرد عظیم نازل کردیم! گفتیم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. اگر خُلُق عظیم بود، معلوم می‌شود عقل او عظیم است، عواطف او عظیم است، معرفت او عظیم است، سیره و سنّت او عظیم است، او می‌شود عظیم! پس ما هم این کار را کردیم. اگر بگویید چرا به فلان سرمایه‌دار مکی یا طائف ندادید؟ اولاً کار به دست شما نیست، یک؛ ثانیاً معیار عظمت هم مال نیست، این دو؛ به هر دو قسمت این آیه ۳۲ پاسخ داده است، فرمود: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾؛ شما که پیشنهاد می‌دهید که چرا فلان شخص یا

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۰؛ سوره ص، آیه ۶۳.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۸.

فلان شخص پیغمبر نشد، مگر ارزاق ظاهری را شما تقسیم می‌کنید تا ارزاق باطنی را هم شما تقسیم بکنید؟! شما این رزق ظاهری را که ارزشی ندارد نمی‌توانید تقسیم بکنید، چه رسد به نبوت و رسالت که رزق کریم است را شما تقسیم بکنید و پیشنهاد بدهید! شما این امر عادی را که سنگ و گِل است نمی‌توانید تقسیم بکنید، آن امر ملکوتی را پیشنهاد می‌دهید؟! ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾؛ یعنی رحمت معنوی و رحیمیه؛ یعنی معنویت، نبوت، رسالت و امامت. ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ این وسیلهٔ معاش دنیایی شما که جزء رحمت رحمانیه است و نه رحمت رحیمیه، این را ما تقسیم کردیم، این را ما تأمین کردیم و این را هم با اختلاف دادیم تا نظم زندگی سامان پذیرد: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِيًّا﴾، این که رفعت معنوی نیست! رفعت معنوی برای علما و مؤمنین است. اینکه در سوره «مجادله» فرمود: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۱ همین است؛ فرمود ما مؤمن را یک درجه بالا می‌بریم و مؤمن عالم را چند درجه بالا می‌بریم. این کلمه ﴿دَرَجَاتٍ﴾ که تمیز است، نشان می‌دهد که یک تمیز دیگری قبلاً محذوف شده است: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾، این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ تمیز است برای مؤمن عالم و مؤمن غیر عالم هم درجه آن محذوف است به قرینهٔ این تمیز دوم، ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ «درجه» ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾، این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ که تمیز عالم مؤمن است، نشان می‌دهد که مؤمن غیر عالم یک درجه دارد، اینها مربوط به ایمان و علم ایمانی است و این رفع معنوی است؛ اما این‌جا که بعضی‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر دارند، کاملاً این اوضاع برمی‌گردد! عده‌ای امروز غنی هستند و فردا تهیدست، گروهی امروز تهیدست می‌باشند و فردا غنی، این‌طور نیست که همیشه همین گروه باشند! خیلی‌ها هستند که کاملاً به خاطر دارند که برخی‌ها ضعیف بودند بعد قوی شدند، بعضی‌ها قوی بودند بعد ضعیف شدند، همین‌طور هست! منتها ما حالا در یک مقطع خاص چون زندگی می‌کنیم،

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱.

خیال می‌کنیم که همین مقطع معیار شده است. فرمود ما این تفاوت را انجام دادیم: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا﴾.

اما مسخره کردن هم در آیه ﴿سَخِرِيًّا﴾ تحریم شده و هم در آیه ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾، اما این مُسَخَّر کردن نظم

عالم است و برای تسخیر متقابل می‌باشد. صدر آیه ۳۲ این است: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ که کار متعلق به

ربوبیت است، آن‌که تدبیر می‌کند و می‌پروراند باید تقسیم بکند که آن رحمت رحیمیه است، آیا شما تقسیم

می‌کنید؟! شما که این روزی ظاهری را هم نمی‌توانید تقسیم بکنید و دست شما نیست، چه رسد به توزیع رزق

معنوی! صدر آیه ناظر به رحمت رحیمیه است، بعد در وسط آیه که رحمت رحمانیه را ذکر فرمود، مجدد در ذیل آیه

فرمود: ﴿وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾؛ یعنی آن رحمت رحیمیه، نبوت، ولایت، امامت، ایمان، معنویت علم الهی

و مانند اینها ﴿خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ است، پس شما نباید اینها را به عنوان معیار ارزش قائل باشید. گفتید باید بر مرد

عظیم نازل بشود، این حق است و ما هم بر مرد عظیم نازل کردیم؛ اما معیار عظمت این نیست که شما درباره

سرمایه‌دار مکه یا طائف گفتید! این سرمایه‌دار مکه و طائف را هم مرحوم امین الاسلام^۱ ذکر کرده و هم در

تفسیرهای روایی ما آمده است. بعد برای اینکه روشن بشود که این مال نشانه کمال نیست، فرمود: ﴿وَلَوْ لَا أَنْ

يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾؛ ما برای اینکه مبادا - خدای ناکرده - همه به طرف کفر بروند، به کسانی که کافر بودند

آن قدر می‌دادیم که اینها به جای تیر آهن سقف خانه خود را تیر طلا یا تیر نقره بگذارند و سقف نقره‌ای درست

کنند، اما همه به طرف کفر می‌رفتند! این کار را می‌کردیم تا معلوم بشود که برای ما طلا و نقره معیار کمال نیست:

﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ که مبادا این مردم چنین بشوند، ﴿لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا

مِنْ فَضَّةٍ﴾، سقف در برابر کف است - در بعضی از آیات دارد که ﴿فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ﴾^۲ - فرمود از بس ما

۱. مجمع القرآن فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۱۰؛ «فاختاروا الوليد بن المغيرة من مكة وعروة بن مسعود الثقفي من الطائف».

۲. سوره نحل، آیه ۲۶.

امکانات فراهم می‌کردیم و به اینها می‌دادیم، اینها در سقف منازل خودشان به جای چوب یا به جای تیر آهن، تیرِ نقره‌ای بگذارند: ﴿وَمَعَاجِرَ عَلَيْهِا﴾ و نردبان‌هایی که روی این نردبان‌ها رفت و آمد می‌کردند و برجستگی نشان می‌دادند و ظهور پیدا می‌کردند؛ این برای سقف و آن هم برای وسیله و نردبان بود: ﴿وَلِيُوتِهِمُ أَبْوَاباً وَ سُرُوراً﴾؛ برای خانه‌ها و اتاق‌های اینها درب‌هایی را قرار می‌دادیم و برای اینها هم در خانه‌ها تخت‌هایی قرار می‌دادیم که مرفهانه روی این تخت‌ها تکیه کنند؛ اما اگر به همه این مقدار امکانات می‌دادیم، همه به طرف کفر حرکت می‌کردند. ما باید بدانیم که به هر حال روی گسل زلزله‌ای داریم زندگی می‌کنیم! این که ائمه (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) اصرار دارند که دنیا را برای ما معرفی کنند برای این است. می‌دانید قسمت مهم روایات برای معرفی دنیا است، به ما فرمودند این جا که شما زندگی می‌کنید گسل زلزله است! جای آرامی نیست! آن بیان نورانی سیدالشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را نگاه کنید - این اختصاصی به مردم آن عصر ندارد - فرمود: «الْأَنَاسُ عَبِيدُ الْمَالِ وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى السِّتِّهِمْ»؛ - که قبلاً هم معنا شد - فرمود اکثری مردم برده دنیا هستند و دین «لَعِق» است؛ یعنی «مَا تَلَعَقُ بِهِ الْأَلْسُنُ». این آدامس را می‌گویند «لَعِق» که مقداری زبان و دهان با آن بازی می‌کند، بعد با آب دهان می‌اندازند دور. چیزی که روی زبان است، عمقی ندارد، در موقع لزوم هست و بعد که بیکار شد با آب دهان می‌اندازند دور، می‌شود «لَعِق»، «وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى السِّتِّهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ»^۱ نوجوان‌هایی که با آدامس سر و کار دارند، چه مدت آدامس در دهان آنهاست؟ مادامی که آدامس یک مختصر مزه دارد، «يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ»، وقتی دیدند که پوسته تنها شد، با آب دهان می‌اندازند دور؛ همیشه اکثری مردم همین طور هستند! دنیا هم جای گسل زلزله است؛ یعنی جایی نیست که انسان آرام باشد، آن وقت ما هستیم که در چنین وضعیتی باید امتحان بدهیم. اگر کسی در این مردم بود و در روی این گسل زندگی کرد و دین خود را

حفظ کرد، حالا ابد به انتظار اوست! مرحوم کلینی (رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) در همین جلد پنجم کافی «کِتَابُ الْجَنَائِزِ»، آن جا دارد که هیچ لذتی برای مؤمن به اندازه لذت مرگ نیست! جلال و شکوهی دارد مرگ مؤمن! انبیا، اولیا و فرشته‌ها با جلال و شکوه به حضور او می‌آیند! الآن تمام شرف ما این است که مثلاً دست ما به ضریح مطهر سیدالشهداء برسد، همین ضریح! در آن روایت «جَنَائِزِ» مرحوم کلینی نقل کردند که این چهارده معصوم کنار بالین محتضر می‌آیند! پیغمبر می‌آید! منتها این که نمی‌شناسد، یک کسی است که معرفی می‌کند و می‌گوید این که پیشاپیش همه است رسول الله (صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است و آن دیگری علی بن ابیطالب است. در همان روایت که مرحوم کلینی نقل می‌کند، می‌فرماید که این را برای همه نقل نکنید برای اینکه اینها نمی‌دانند که آن نشئه، نشئه محرم و نامحرم نیست، چون دارد این که در کنار علی بن ابیطالب و پشت سر پیغمبر ایستاده است فاطمه زهراست، آن دیگری حسن بن علی است و آن دیگری حسین بن علی است! اینها برای چه کسی می‌آیند؟ برای کسانی می‌آیند که در این «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» خودش را نبازد، روی گسل زلزله هم خودش را نبازد و نیفتد، حالا آن وقت و آن عصر آن طور بود و این وقت این طور است، کل دور و عصر یک قسمت هست، ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ هست. فرمود وضع دنیا این است، شما می‌گویید که طلا یا نقره داشته باشد، مگر طلا و نقره معیار عظمت است؟! این چه فکر جاهلی است که شما دارید؟! در سوره مبارکه «اسراء» مشابه این مطلب بود که گذشت، در سوره «اسراء» آیات ۸۹ به بعد این است: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ

۱. الکافی (ط - دارالحديث)، ج ۵، ص ۳۳۹: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرِ الصَّرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَقَبِضَ رُوحَهُ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعُ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَأَنَا أَكْبَرُ بِكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ﴿ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ بِالْوَلَايَةِ ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بِالنُّوَابِ ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ فَمَا شِئْتُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِئْثَالِ رُوحِهِ وَ الْحُقُوقِ بِالنُّوَابِ».

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۸.

مِنْ تُخِيلُ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ نُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا^۱ که مبسوطاً این قسمت سوره مبارکه «اسراء» قبلاً بحث شد، اینها فکرشان این است. فکر جاهلی این است که معیار کمال همان «زُخْرَف» و «ذَهَب» و «فِضَّة» است. نمی دانم این خطبه را در نهج البلاغه ملاحظه فرمودید یا نه؟! حضرت در آن جا - این خطبه ای که در روز چهارشنبه بحث شد - فرمود کسی که سفره رنگین پهن شد بداند که «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ»^۲؛ منتها حالا کسی نمی تواند راه علی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را طی کند؛ ولی «این قَدَر هست که بانگ جرسی می آید»^۳ فرمود این که معیار کمال نیست! بنابراین آنچه را که شما به عنوان معیار عظمت پنداشتید، صغرا و کبرا ممنوع است؛ گفتید معیار عظمت این است، پس باید بر فلان سرمایه دار مکی یا طائفی داد؛ هم صغرا ممنوع است و معیار عظمت این نیست، هم کبرا این است که آنها واجد این عظمت نیستند. بعد فرمود که اگر هراس از این نبود، ما به طبقه کفار این قدر امکانات می دادیم. «زُخْرَف» هم به معنای طلاست و هم به معنای زینت است. در سوره مبارکه «یونس»، «زُخْرَف» به معنای ابزار زینت یاد شده است؛ آیه ۲۴ سوره مبارکه «یونس» این است: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ^۴؛ یعنی «زینة الأرض» را می گویند «زُخْرَفُ الْأَرْضِ». حالا چون غالب زینت ها برای انسان طلاست، گفتند «زُخْرَف» همان «ذَهَب» است؛ ولی «زُخْرَف» به معنای مطلق زینت است. فرمود زینت های مادی معیار کمال و جلال و شکوه

۱. سوره اسراء، آیات ۹۰ - ۹۳.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۶۰.

۳. اشعار منتسب به حافظ، شماره ۱۱؛ «کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست *** این قدر هست که بانگ جرسی می آید».

الهی نیست، ﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، ولی ﴿وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾. اگر ربوبیت است و رحمت رحیمیّه است که در این آیه ۳۵ و آیه قبل آمده است، درباره وحی و نبوت و ایمان و عمل صالح و امثال آنهاست.

بعد فرمود به هر حال ما برهان اقامه کردیم، هر کس خواست بپذیرد و اهل قبول باشد، هر کس خواست نپذیرد و اهل نکول باشد؛ ولی بداند ما او را رها نمی‌کنیم! ما هیچ گروهی را رها نمی‌کنیم! اینها که ایمان آوردند، کمالات فراوانی را به آنها می‌دهیم، شرح صدر می‌دهیم و اینها که کفر ورزیدند، این‌طور نیستند که از حوزه ربوبیت ما بیرون بروند! اینها که کفر ورزیدند ما مدت‌ها به اینها مهلت می‌دهیم، دعوت می‌کنیم و راه توبه هم باز است: «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ»^۱، این بیان نورانی امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در صحیفه است که عرض می‌کند خدایا تو راه توبه را باز کردی، همیشه باز کردی! راه عفو و گذشت را همیشه باز کردی و اسم آن را هم گذاشتی توبه، این راه باز است! اگر این شخص از هیچ یک از این درهای الهی - توسل، شفاعت، توبه - استفاده نکرد، از آن به بعد فرمود ما «كَلْبٌ مُعَلَّمٌ» داریم! شیطان خیلی کار از او برمی‌آید! اما همه آنها در تسخیر الهی است. آنچه را که شیطان آزاد است تا انجام بدهد، یک وسوسه است؛ این وسوسه عیب ندارد، وسوسه منشأ برکت است. هر کسی که هر جا رسید، در اثر این است که وسوسه شد و مقابله کرد و جهاد درونی کرد و جهاد اوسط کرد و به جایی رسید، چرا انسان از فرشته بالاتر می‌رود؟ برای اینکه او وسوسه ندارد! در سوره مبارکه «ابراهم» گذشت که ﴿فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تُلْمُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^۲؛ من شما را دعوت کردم، انبیا هم دعوت‌نامه نوشتند، اولیا هم دعوت‌نامه نوشتند، ائمه هم دعوت‌نامه نوشتند، می‌خواستید بروید! من کاری نکردم! من فقط یک وسوسه‌ای کردم، آنها هم گرایش‌های فراوانی داشتند، من خودم مشکل دارم ﴿فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تُلْمُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ

۱. الصحیفه السجادیة، دعای ۴۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِينَ». وسوسه مخالف با اختیار و آزادی نیست؛ اما از این به بعد اگر کسی بیراهه رفتن را ادامه بدهد، خدا فرمود همین شیطان «كَلْبٌ مُّعَلَّمٌ» ماست، ما همین سگ را «اغراء» می‌کنیم: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزْأً﴾^۱، این ﴿عَلَى الْكَافِرِينَ﴾، تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است؛ یعنی این حالا دیگر کفر ورزیده، ما شیطان را «اغراء» می‌کنیم که وسوسه را بیشتر کن، گرایش را بیشتر کن، نقشه‌ها را بیشتر کن، کید را بیشتر کن! اما از آن طرف هم معجزات انبیا و دعوت اولیا هست؛ ولی این شخص گرایش بیشتری به کفر پیدا می‌کند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ دیدید که در رَمَه‌سراها سگ‌های تربیت‌شده‌ای هستند، وقتی که صاحب این رَمه سگ‌ها را «اغراء» بکند، آنها هم می‌روند و طعمه را می‌گیرند و اگر «اغراء» نکند نمی‌روند؛ فرمود شیطان در اختیار ماست، ما بعد از اینکه حجت بر کفار تمام شده، شیطان را بر اینها مسلط می‌کنیم، اما اختیار را هنوز از اینها نگرفتیم. چه آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ و چه آیه ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزْأً﴾ یک هشدار و اعلام خطری است، این آیه هم که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ از همین قبیل است. فرمود شما چرا «أعشى» شدید و خودتان را به کوری می‌زنید؟ چرا این راه روشن و این همه آیات و بینات را نمی‌بینید؟ اگر کسی خودش را به کوری بزند، «تعاشی» کند و «أعشى» منش باشد، یعنی شب‌کورا! شما که روز می‌بینید و شب هم می‌بینید، چرا «أعشى» منش هستید؟ چرا «تعاشی» می‌کنید؟ چرا «تجاهل» می‌کنید؟ چرا «تعامی» می‌کنید؟ چرا خودتان را به کوری می‌زنید؟ حالا که خودتان را به کوری می‌زنید ما هم رفیقی برای شما انتخاب کردیم و می‌کنیم، «قَيْضَ» یعنی «جَعَلَ لَهُ رَفِيقًا». ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ﴾ - «عن» برای تجاوز است - کسی که از محدوده نام و یاد خدا خودش را به کوری

۱. سوره مریم، آیه ۸۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷.

بزند و برود فاصله بگیرد، ﴿تَقِيضُ﴾؛ یعنی «تُبَدِّلُ وَ تَجْعَلُ لَهُ قَرِيناً وَ هُوَ شَيْطَانٌ»، آن وقت همراه بدی دارد. در خواب هم نمی‌گذارد که خواب خوبی ببینید، در خواب و بیداری علیه او وسوسه می‌کند: ﴿وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضُ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ که در قبال آنچه در سوره مبارکه «طلاق» است آمده: ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱ فرمود اگر کسی متقی باشد، ما گذشته از آن راه‌های عمومی که به همه ارائه دادیم، یک راه خصوصی هم به او نشان می‌دهیم؛ اصلاً رابطه او را تنگاتنگ با خودمان قرار می‌دهیم! ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، او موحدانه زندگی می‌کند. همه را ما روزی می‌دهیم! هیچ جنبه‌ای در عالم نیست، مگر اینکه فرمود خدا روزی او را تأمین کرده و می‌کند. یک وقت است که یک کاسب هر روز دخل و خرج می‌کند، خیال می‌کند که کسب او رازق اوست؛ اما یک وقت کسی اصلاً به دخل و خرج خودش کاری ندارد و وظیفه خودش را انجام می‌دهد، او می‌داند که مهمان رزق الهی است. فرمود موحد همیشه با ما سر و کار دارد و هرگز هم از تحریم و غیر تحریم هراسی ندارد، چون ما رازق او هستیم: ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ این شخص دو روزی دارد: هم روزی او تأمین است و هم رزق توحید نصیب او شده است! از راهی که گمان نمی‌کند ما او را تأمین می‌کنیم، تا روزنه توحید او قوی بشود. یک وقت است که کسی تمام امید او به همین مغازه است، این شخص روزی را می‌گیرد و نماز خودش را هم می‌خواند، اما آن لذت ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ را نمی‌برد؛ ولی کسی که متقی بود، فرمود ما روزی او را می‌دهیم، اما نه از راهی که او خیال می‌کند، بلکه از راهی که نمی‌داند، تا بداند کار از راه غیب به دست دیگری است: «دستی از غیب برون آید و کاری بکند»^۲، همیشه برای او همین‌طور است! ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ

۱. سوره طلاق، آیات ۲ - ۳.

۲. دیوان حافظ، غزل ۱۸۹؛ «شهر خالی است ز عشاق مگر کز طرفی *** دستی از غیب برون آید و کاری بکند».

حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، این جا در قبال آن آیه فرمود: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾.

حتی خواب هم که بخواهد ببیند، خواب بد می بیند؛ شیطان که برای اینها نمی خوابد، در عالم رؤیا هم با اینها هست.

نماز که می خواهد بخواند اول وسوسه شروع می شود، این محراب را که گفتند محراب و محل جنگ و مصلی در

محراب و در حال جنگ است، منظور محراب خاص نیست، هر کسی در هر گوشه ای نماز می خواند در محراب و در

حال جنگ است، چون دارد جنگ می کند! شیطان لباس رزم پوشیده و به جنگ این نمازگزار آمده و نمازگزار هم

دارد با ذکر خدا و نام خدا او را دفع می کند. فرمود اگر کسی خودش را به کوری بزند «اعشی» بشود، از این کلمه

«عَنْ» معلوم می شود که عالماً و عامداً تجاوز کرده است: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ﴾؛ از یاد و نام خدا ﴿نُقِضْ

لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾، آن وقت مشکل این انسان محروم این است که دشمن خود را نمی بیند، یک؛ دشمن او را

می بیند، دو؛ آن وقت این جهاد و این جنگ نابرابر است، سه؛ و در هر جنگ نابرابری انسان شکست می خورد،

چهار. فرمود: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾؛^۱ فرمود شیطان و ذراری او و قبیل او شما را می بیند، در

حالی که شما او را نمی بینید. در جنگی که دشمن مسلح آدم را ببیند و آدم او را نبیند یقیناً شکست می خورد: ﴿إِنَّهُ

يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾. ما چه کار کنیم که این جنگ نابرابر را به سود خود نابرابر بکنیم؟ فرمودند

این راه دارد، شما اگر این راه را طی کردید این جنگ صد درصد نابرابر که به سود او بود، به سود شما می شود!

یک قلعه و دژی است که دژبان آن خدای سبحان است، فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي».^۲ مشابه این هم

درباره ولایت حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) آمده است که «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي».^۳ پس «حصن» یعنی

قلعه؛ قلعه ای است که دژبان آن وجود مبارک حضرت امیر است «بِإِذْنِ اللَّهِ» و این قلعه زیر مجموعه کلمه توحید

۱. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۲. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القدیة)، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. الأمالی (للصدوق)، ص ۲۳۵.

است که دژبان آن ذات اقدس الهی که فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» که قلعه علوی و خود حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم زیرمجموعه «حِصْن» الهی است. پس یک قلعه است که درب آن باز است و دژبان آن هم «الله» است. فرمود این جا بیایید! این جا که آمدید دو کار می شود: یکی اینکه شما دیگر او را می بینید و دیگر اینکه او شما را نمی بیند! برای اینکه او که «الله» و ربوبیت و توحید را نمی بیند! اینکه فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱ همین است. فرمود شما کعبه ای دارید که همان قلب شماست، این حرامی - یعنی شیطان - لباس احرام پوشیده و منتظر است که چه زمانی در کعبه باز می شود که داخل کعبه بیاید که خطبه هفتم نهج البلاغه ناظر به این است که همین شیطان ملعون وارد دل عده ای می شود، وقتی وارد شد «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»^۲ آن جا «بیضه» و تخم گذاری می کند، چون وارد قلب شد و حالا آشیانه اوست! «فَبَاضَ» بیضه و تخم گذاری می کند، این تخم ها را زیر پرش می برد، «وَفَرَّخَ» - «فَرَّخَ» و «فَرَّوْخ» جوجه است - این «بیضه» را جوجه می کند، وقتی جوجه شد «دَبَّ»؛ دابه و جنبنده می شود. اینکه می بینید بعضی آرام ندارند و مرتب در ذهن آنها غوغاست همین است. حضرت فرمود چرا گذاشتی او بیاید این جا لانه کند و تخم گذاری کند؟ اینکه شما که دارید نماز می خوانید آرام نیستید و تا گفتید «اللَّهُ أَكْبَرُ» حواستان جای دیگر است، تا بگویید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» اصلاً معلوم نیست که به کجاها سفر کردید، اینها چه کسانی هستند که در دل شما می باشند؟ این «دابه ها» را چرا راه دادید؟ «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ»، این چهار کار را حضرت در همان خطبه فرمود، فرمود این کار را می کند. مردان الهی چه کار می کنند؟ در کعبه و در دل را بستند و دل در اختیار خودشان است، اینها دل دارند! ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ﴾، این شیطان حرامی است،

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۷.

لباس احرام در بر کرده و حالا می‌خواهد طواف کند که چه زمانی وارد دل بشود؟ او می‌شود طائف! این شخص می‌شناسد که او طائف حقیقی نیست و این حرامی است: ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾. غرض راه باز است گرچه فرمود: ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾؛ اما فرمود شما می‌توانید این جنگ را به سود خود نابرابر کنید؛ وارد یک قلعه و سنگری بشوید که شما او را می‌بینید و او شما را نمی‌بیند، چون او دیگر «الوهیت» و توحید و دین و قرآن را که نمی‌بیند، او راه‌های استکباری خودش را می‌بیند، پس این راه باز است. بنابراین این‌طور نیست که انسان - خدای ناکرده - گرفتار قهر او بشود و بوی جبر بدهد، همیشه این راه باز است! فرمود شما می‌توانید جنگ نابرابر او را، به سود خود جنگ نابرابر دیگری بکنید.

﴿وَأَنَّهُمْ لَيَصْدُوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾؛ اینها خیال می‌کنند که راه خوبی دارند و تمدن هم همین است، افراد متمدن را اینها محروم می‌دانند؛ این حرف، حرف همه انبیاست و حرف همه اُمم است! شما قصه نوح (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را - که گذشت - ملاحظه کردید، سرمایه‌داران نوح می‌گفتند که این یقه‌چرکین‌ها را دور کن تا ما بباییم که حضرت فرمود: ﴿تَزِدْرِي أَعْيُنُكُمْ﴾^۱ من چرا اینها را بیرون کنم؟ حرف سرمایه‌داران عصر نوح این بود که این یقه‌چرکین‌ها و این فقرا را از مجلس خود دور کن تا ما بباییم، وجود مبارک نوح به دستور الهی گفت که ﴿تَزِدْرِي أَعْيُنُكُمْ﴾؛ چشمان شما که اینها را با کوتاه‌بینی و کوتاه‌نظری و بی‌ارزشی می‌بینند، من اینها را رها نمی‌کنم! اینها بندگان خداوند! چون آنها معیار ارزش را همین زر و زور می‌دانستند، بعد از جریان حضرت نوح، جریان ابراهیم هم همین‌طور بود تا برسد به فرعون، مهم‌ترین برهان فرعون این بود: ﴿لَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾^۲ مگر سلطنت مصر برای من نیست؟ مگر این نهر مصر از خانه و کاشانه من عبور نمی‌کند؟ مگر

۱. سوره هود، آیه ۳۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۱.

قدرت در سایه ثروت نیست؟ می بینید که تمام حرف ها یکی است! اگر زمان نوح است، آن طور بود؛ انبیای ابراهیمی است، آن طور بودند؛ زمان موسای کلیم است، آن طور بود؛ زمان وجود مبارک پیغمبر (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) هم همین حرف است. اینها ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾، وضع دنیا این طور نیست که حالا عوض بشود تا بگوییم که «الیوم» بد شده، خیر! «الیوم» هم خوب است، قبلاً هم خوب بود و بعداً هم خوب است! البته برای کسی که ﴿تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾. بنابراین اینکه فرعون گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾، همین حرفی بود که معاصران پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به پیغمبر عرض می کردند، «زخرف» و «زینت» می خواستند که قرآن هم همه اینها را نهی کرده است.

فرمود: ﴿وَ إِيَّاهُمْ لَيَصْدُوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾؛ اینها خیال می کنند که راه سعادت همین است و هدایت هم برای اینهاست: ﴿حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾؛^۱ وقتی وارد صحنه قیامت می شوند، انسان دوست و دشمن را می شناسد، می گویند ای کاش بین من و توی شیطان که سالیان متمادی باهم بودیم، فاصله بعدی بود که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»!

«وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»